

تفسیر تاریخ اسلامی، بر اساس منازعه عباسیان و طالبیان (شعر ابن معتز عباسی، مقتول در ۲۹۶ ق.)

دکتر رسول جعفریان*

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

(از ص ۶۱ تا ۸۲)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۷/۱۳، تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۲/۰۴

چکیده

پیش‌زمینه‌های نوعی دانش اجتماعی و تحلیل فلسفی تاریخ در دوره اسلامی، در کلمات قصار مشاهیر دینی و سیاسی و نیز اشعار برخی از شاعران بزرگ، با شدت و ضعف وجود داشت؛ اما در این میان، شعر ابن معتز، به دلیل آن که خود از عباسیان بود و در عهدش، مبارزه سختی میان خاندان وی و علویان وجود داشت، روی منازعات قبیله‌ای، به‌عنوان یکی از مبانی اصلی تحلیل نزاع‌های اجتماعی، سیاسی و دینی، حاوی اطلاعات مهمی است. این، همان مسیری است که بعدها مقریزی، در رساله «*النزاع و الخصام*» به آن توجه کرد؛ اما نتوانست به نظریه‌ای فراگیر برسد. ابن خلدون، روی مسایل قبیله‌ای و عصبت‌های موجود در آن، به‌عنوان مبانی اولیه در شکل‌گیری نظام اجتماعی و عامل ایجاد تغییر و تحول، بحث‌های علمی ممتاز داشت. در این مقاله، مروری بر شعر ابن معتز، از این زاویه خواهیم داشت و دیدگاه‌های وی را که جالب می‌نماید، مرور و به صورت تطبیقی با مقریزی بررسی خواهیم کرد.

واژه‌های کلیدی: عباسیان، طالبیان، قبیله، ابن معتز عباسی، مقریزی.

مقدمه

با وجود گستردگی منابع تاریخ اسلام، کار تفسیر تاریخ اسلام، بر اساس نظریه‌ای منسجم که بتواند روند تاریخ قرون نخستین اسلامی را تحلیل کند، چندان جدی گرفته نشد. آنچه مسلمانان در تمدن اسلامی به آن پرداختند، نوشتن تاریخ با گرایش‌های مختلف و همین‌طور، مباحثی در زمینه تاریخ‌نگاری اسلامی، در قالب فهرست آثار تاریخی و مانند آن بود. در این میان، تفسیر و تحلیل تاریخ اسلامی به صورت علمی، تنها توسط ابن‌خلدون طرح گردید. اگر مطلبی پیش از آن وجود داشت، اشارات کوتاهی در مورد تحلیل برخی از رویدادها بود که گهگاه در نقل‌های روایی، یا اظهار نظر شماری از مورخان دیده می‌شد. جدی‌ترین مورد آن دسته مطالب، در آثار ابن حزم اندلسی وجود داشت؛ اما به‌هیچ‌روی انسجام و استحکام و جامعیت ابن‌خلدون را نداشت. ابن‌خلدون، تحول و تفسیر تاریخ اسلامی را بر اساس مفاهیم کلیدی چون قبیله، عصبیت، غلبه، عمران و جزاین‌ها ارایه کرده و به صورت نظام‌مند، به تفسیر و تحلیل تاریخ اسلام پرداخته است. نباید پنهان کرد که کار ابن‌خلدون، مبتنی بر برخی از کارهای پیشینیان، مانند ابن حزم بوده و به علاوه در کنار کار ابن‌خلدون، تلاش‌های ضعیف دیگری هم جریان داشته است.

یک نمونه از این تلاش‌ها، البته در سطحی بسیار نازل‌تر، تحلیل مقریزی، مورخ نامدار مصری در قرن نهم هجری است. مقریزی، یکی از بزرگترین مورخان اسلامی در سنت مملوکی است؛ اما از میان آثار او، کتاب *النزاع و الخصام فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم*، اثری است که با مبانی خاصی به تفسیر تاریخ اسلامی پرداخته است.

نظریه ابن‌خلدون و مقریزی، از یک جهت مشابهت بسیار نزدیکی دارند و آن، تفسیر تاریخ اسلام بر اساس نوعی نظریه قبیله‌ای است. در این زمینه، ابن‌خلدون ثنویک‌تر و مقریزی، تاریخی‌تر وارد ماجرا می‌شود.

اما آنچه در این‌جا به آن پرداخته‌ایم، ملاحظه و مقایسه میان دیدگاه‌های ابن‌معتز شاعر، با مطالب ابن‌خلدون و مقریزی، در مورد نقش قبیله در تفسیر و تحلیل رویدادهای تاریخ اسلام است.

آنچه ابن‌معتز در شعر سیاسی خود، درباره منازعات میان علویان و عباسیان دارد، به گفته‌های مقریزی، بسیار نزدیک است. به عبارت دیگر، اشعار سیاسی ابن‌معتز به عنوان یک فرد عباسی، مصداقی از تحلیل‌ها و تفسیرهایی است که بر اساس گفته‌های

ابن خلدون و مقریزی، می‌توان ارایه داد.

در اینجا، نه بحث ابن خلدون است، نه مقریزی؛ بلکه مروری است بر دیدگاه‌های ابن معتز عباسی که در واقعیت تاریخی؛ اما با زبان ادب، می‌کوشد تا تاریخ اسلام را بر اساس منازعات قبیله‌ای شرح دهد. این مقاله، دربرگیرنده این مرور است؛ ضمن آن که در ابتدای بحث، اشاره‌ای به دیدگاه‌های مقریزی دارد که می‌تواند زمینه بحث را روشن کند.

مقریزی و منازعات قبیله‌ای

کتاب *النزاع و التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم*، اثر تقی‌الدین مقریزی، به دفعات در قاهره و نجف منتشر شده است. چاپ منقح آن توسط دارالمعارف قاهره، با تصحیح حسین مونس، در سال ۱۹۸۴ منتشر شده و وی در مقدمه، ضمن تأکید بر فراوانی نسخ خطی آن، این مطلب را دلیل اهمیت این کتاب در میان مردم، در قرن‌های گذشته می‌داند. شرح حال مفصل مقریزی (۷۶۶ - ۸۴۵)، توسط محمد مصطفی زیاده، در مقدمه کتاب دیگر مقریزی، با نام *السلوک لمعرفة دول الملوک و نیز جمال‌الدین الشیال*، در مقدمه *اتعاظ الحنفاء بأخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء* (قاهره، ۱۹۶۷) آمده است.

کتاب *النزاع و التخاصم*، توسط بازورث به انگلیسی ترجمه و مقدمه‌ای مفصل در شرح حال وی بر آن نوشته شده است (منچستر، ۱۹۸۰). ترجمه آلمانی این رساله نیز در سال ۱۸۸۸، بر اساس نسخه دست‌نویس خود مقریزی، از سال ۸۴۱ انجام شده است. حسین مونس، ضمن بیان اهمیت این کتاب، در تحلیل چرایی سقوط امویان، دلیل دیگر آن را تازگی موضوع دیدگاه‌ها درباره بنی‌امیه می‌داند؛ به‌طوری‌که یک مستشرق آلمانی با نام *انده*، رساله دکترای خود را با عنوان *الامة العربیة و التاريخ الاسلامی: بنومیة فی رأى المؤلفین العرب من اهل القرن العشرين* گذاشت و نشان داد که همچنان این مبحث، میان نویسندگان قرن بیستم در میان عرب، داغ است.

پرسش اصلی مقریزی این است که چرا بنی‌امیه به خلافت دست یافتند؛ در حالی که بنی‌هاشم در آن مقطع، از قدرت و خلافت بی‌بهره ماندند. به نظر می‌رسد وی منازعه میان این دو خانواده را از جاهلیت مفروض گرفته و اشاراتی هم که مورخان و قصه خوانان قدیم در این‌باره گفته‌اند، پذیرفته است. پس از آن، ضمن پاسخ مختصر و

پراکنده‌ای که به این پرسش؛ یعنی چرایی به خلافت رسیدن امویان دارد، تلاش کرده است تا مروری بر ستم‌های امویان به بنی‌هاشم داشته و بحث را با ستمی که عباسیان به علویان در دوره پس از امویان داشته‌اند، ادامه دهد. در واقع این کتاب، به عنوان اثری در مثالب و زشتی‌های امویان است و این، یکی از دلایل محبوبیت وی در میان مصریان است که ریشه‌های علاقه به اهل بیت را داشته‌اند و نیز یکی از دلایل اعتباری است که شیعیان به این کتاب می‌داده‌اند.

اما پاسخ وی به پرسش اصلی، در نهایت در همان نکته نهفته است که بنی‌امیه از قدرت و امکانات مالی و جاهت بیشتری برخوردار بودند و به همین دلیل توانستند به قدرت برسند؛ به علاوه این که رسیدن به سیاست، جسارت، جرأت و ظلم و ستم بیشتری را می‌طلبد که بنی‌امیه، کشش آن را داشتند.

اینکه مقریزی، از مکتب ابن خلدون پیروی می‌کند، امر شگفتی نیست. وی از بهترین شاگردان وی و شیفته او بود (مقریزی، ص ۱۴ مقدمه).

مقریزی این بحث را بیشتر با نمونه‌های تاریخی دنبال می‌کند و به همین دلیل، کتاب خود را که مطابق قاعده، می‌باید صورت تفسیر تاریخی به خود می‌گرفت، به صورت یک تکنگاری تاریخی درباره قصه‌ها و نقل‌های مربوط به منازعات تاریخی اموی - هاشمی در می‌آورد.

بحث مقریزی با هر روشی باشد، ارایه تصویری از منازعات قبیله‌ای از صدر اسلام و تفسیر تاریخ اسلامی بر پایه این منازعات، ادامه بحثی است که ابن‌خلدون در تفسیر تاریخ/اسلامی دارد. در این بحث، جایگاه دین و اخلاقیات، در درجه دوم از اهمیت قرار داشته و بنیاد سیر تاریخ اسلامی، بر پایه مفاهیمی چون قدرت، ثروت، جاهت و سیاست است. درست همین امر است که مقریزی را از تاریخ‌نویسی معمول صدر اسلام جدا می‌کند.

دل مقریزی در این پژوهش، با اهل بیت به معنای خاص آن؛ یعنی علویان است. او ابتدا از امویان و سپس، از عباسیان سخن گفته و مثالب آنان و ستم‌هایی را که بر طالبیان داشته‌اند را مرور کرده و فهرست مفصلی از این رفتارها که به قصد رسیدن به ستون‌های خلافت بوده، بیان کرده است.

مقریزی در بخش نخست، مروری بر آزار و اذیت‌های امویان نسبت به آل ابی‌طالب و شماری از عباسیان دارد. پس از این قسمت، به اصل نزاع میان هاشمیان و امویان از

دوره جاهلیت پرداخته و به دشمنی‌های آنان با اسلام و رسول خدا^(ص) می‌پردازد و یکسره نمونه‌هایی را بیان می‌کند. آن‌گاه، شرح حال تک‌تک امویان شناخته شده و رفتار آنان با اسلام را بحث کرده و در نهایت، از اقدام رسول خدا^(ص) در دوره کردن امویان از میان اقرای خود یاد می‌کند. در مقابل امویان که نهایت دشمنی را با آل علی^(ع) داشتند و حجاج، نماینده آنان می‌گفت: نخستین کسی که باب خون‌ریزی و فتنه را باز کرد، علی و رفیق زنجی او؛ یعنی عمار یاسر بود (مقریزی، ص ۷۰).

مقریزی در این جا می‌پرسد: با همه آنچه گذشت، سال‌هاست این فکر در ذهن من جریان دارد و از مشایخ علم پرس و جو می‌کنم و پاسخی درخور نمی‌یابم که چه شد که با این همه، امویان به خلافت رسیدند و بنی‌هاشم و اماندند اسبب أخذ بنی‌امیه الخلافه و منعها بنی‌هاشم^(ص). وی می‌گوید: به هر حال هر ذیلی، رأسی دارد که مطلب از آن‌جا آغاز می‌شود. وی، غالب مورخان را فاقد اندیشه درست در این زمینه دانسته و جز اندکی، دیگران را به داشتن تعصب متهم می‌کند. (مقریزی، ص ۷۱)

مقریزی، با اشاره به این که چندین اموی در روزهای آخر زندگی پیامبر^(ص)، از سوی رسول خدا^(ص) مسئولیت‌های صدقات و امیری بر نقاط مختلف داشتند؛ اما از بنی‌هاشم کسی مسئولیتی نداشت. وی این امر را از زمینه‌ای برای امید امویان برای تصرف حکومت و ناامیدی بنی‌هاشم از این امر می‌داند (مقریزی، ص ۷۳). ابوبکر هم همین روش را به کار گرفت و یازده نفر از امویان و همپیمانان مخزومی آنان را به امارت گمارد؛ زمان عمر نیز همین‌طور بود. این بود که سبب شد امویان گردن‌کشی کرده و ابوسفیان سر قبر حمزه بگوید: قاتلنا علی امر صار الینا (مقریزی، ص ۸۲). تحلیل مقریزی از اقدام پیامبر^(ص) برای دور کردن بنی‌هاشم از صدقات و سپردن آن به دیگران، بالا نگاه‌داشتن شأن بنی‌هاشم در استفاده از صدقات و حتی تحریم آن برای آن‌ها و به عبارتی، دور نگه‌داشتن آنان از دنیای دون و فاسد است. نبوت، سهم آنان بوده؛ اما ملک و سلطنت دنیوی، نه. در واقع، وی ضمن ارایه این تحلیل اجتماعی که روند روی کارآمدن امویان و گرفتن قدرت، سرچشمه گرفته از نوعی اقدامات برای قدرت گرفتن آن‌هاست، با ارایه یک تحلیل معنوی، شأن اهل بیت را برتر از آن می‌داند که اهل دنیا و سیاست باشند. وی می‌گوید عقیده من این است که اقدام پیامبر^(ص) در سپردن برخی از کارها به امویان، اشاره او به این است که این خلافت، به امویان خواهد رسید (مقریزی، ص ۹۲). با این حال، به معنای اعتبار و شأن آنان نیست؛ بلکه به معنای پستی آنان است و به

خصوص تأکید بر این که حضرت نمی‌خواست اوضاع به‌گونه‌ای باشد که تصور شود سپردن خلافت او به اهل بیت، به شکل موروثی است.

اما چرا خلافت به بنی‌عباس رسید؟ به نظر وی، این روایی بود که خلاف تحلیل سابق مقریزی است که گویی نباید از هاشمیان کسی به قدرت می‌رسید. در واقع، امویان و پیش از آنان تیره‌های قریش، همین نظر را تبلیغ می‌کردند که نبوت از میان بنی‌هاشم بوده؛ بنابراین خلافت باید متعلق به تیره‌های دیگر باشد. این بار که خلافت به عباسیان منتقل شد، آن نظریه بر باد رفت. مقریزی هم که در نظر خود وجه وجیهی، از جمله دنیاگرا نبودن هاشمیان را مطرح کرده بود، در این جا، برایش این پرسش پیش آمده است که چرا عباسیان به قدرت رسیدند؟ پاسخ وی، نه مطابق اصول خلدونی؛ بلکه این است که چون امر دین ضعیف شده، در ارکان آن خلل افتاد و غلبه اصالت یافت و قدرت، وسیله دستیابی به خلافت شد... و در نهایت، زمینه به قدرت رسیدن عباسیان فراهم شد. در این جا، دیگر زهد و طهارت و عبادت نقشی نداشت [گویا زمان به قدرت رسیدن شیوخ اول و دوم و امویان، بر این اساس بوده است!]. وی، این مقدمه را برای شرح این نکته مطرح می‌کند که چون زهد و عبادت، از محوریت خلافت خارج شد و عباسیان قدرت را با کسرویت و قیصریت به دست آوردند، شروع به کشت و کشتار عرب کردند؛ مانند دستور ابراهیم امام به ابومسلم، در خراسان (مقریزی، ص ۹۵). همین، زمینه ای بود که در دوره سفاح، سبب کشتار بی‌حد مردم بود و در دوره منصور، که به زیّ کسرها مشهور بود (مقریزی، ص ۱۰۰)، سبب ستم بی‌اندازه عباسیان به طالبیان و علویان شد. از این پس، وی مانند آثاری مانند *مقاتل الطالبیین*، به شرح آزارها و کشتارهای طالبیان توسط عباسیان می‌پردازد. به علاوه وی، از مأمون به خاطر ترجمه آثار فلسفی انتقاد کرده است (مقریزی، ص ۱۰۷). از متوکل نیز، به خاطر شراب‌خواری، مسخره‌کردن امام علی^(ع) و آزارهای وی نسبت به طالبیان به تندی انتقاد کرده است. این بخش، به نوعی تفسیر این دوره از تاریخ اسلام، بر اساس نبرد عباسیان با طالبیان است؛ همان چیزی که ابن معتز، در آن سوی؛ یعنی با جانب‌داری از عباسیان و همین متوکل و دیگران، انجام می‌دهد.

نبردهای میان عباسیان و طالبیان، به‌تدریج با چالش دیگری مواجه شد و آن، برآمدن ترکان و دیلمیان، در دل حکومت عباسی بود. این بود که همه زندگی و قصرهای آنان، توسط هلاکوخان بر باد رفت (مقریزی، ص ۱۰۹ - ۱۱۰).

تا اینجا روشن است که مقریزی، ضمن آن که می‌کوشد تفسیر قبيله‌ای از جدال‌ها و چالش‌های سیاسی دوره خلافت اول، اموی و عباسی ارایه دهد؛ روشن است که قادر نیست مانند ابن خلدون، به‌طور کامل، تئوریک تحلیل کند. با این همه، روشنگری‌ها و مواد تاریخی که ارایه می‌دهد، جالب توجه و در آستانه تحلیل بعدی ما از مواضع عملگرایانه ابن معتز در دفاع از عباسیان برابر علویان، می‌تواند سودمند باشد.

درباره ابن معتز و شعر سیاسی او

عبدالله بن المعتز (مقتول در ۲۹۶)، خلیفه یک‌روزه عباسی که در بیشتر موارد، نامش را هم در ردیف خلفای عباسی نمی‌آورند. ادیب، نویسنده و شاعری است برجسته و درجه یک، که در زمینه‌های مختلف و بیش از همه غزل و وصف شراب، اشعاری از خود برجای گذاشته و دیوان وی، یکی از دیوان‌های استوار از قرن سوم هجری بوده است. درباره وی، در کتب تاریخ ادبیات فراوان نوشته شده و زندگی و اشعارش مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. علاوه بر دیوان، کتاب‌هایی چون *طبقات الشعراء*، *کتاب البدیع*، *رسائل ابن المعتز*، *رساله فی محاسن و مساوی شعر ابي تمام*، *سرقات الشعراء*، *فصول التماثل فی تباشیر السرور* و شماری کتاب دیگر دارد که مفقود شده‌اند و تنها، نقل‌هایی از آن برجای مانده است.

در این میان، زندگی سیاسی وی، به دلیل آن که پدرش خلیفه بود و خود نیز در دربار عباسی می‌زیست و نیز، به خاطر نزدیکی‌اش با خلفای عباسی و ستایش‌نامه‌ایی که برای آنان دارد و همچنین، رفت و آمد شماری از ادیبان و فرهیختگان با وی، تقریباً روشن است. این که چگونه در منازعات داخلی عباسیان، هوس خلافت کرد و جانش را بر سر خلافت یک‌روزه گذاشته، در کتاب‌های تاریخی مورد بحث قرار گرفته است. تا آنجا که به ارتباط زبان ادب و زبان سیاست مربوط می‌شود، وی فردی مطرح و اشعارش حاوی مفاهیم سیاسی روز و منعکس‌کننده برخی از جدال‌های عمیق و ریشه دار، در زمینه خلافت است. به عبارت دیگر، وی چنان نیست که اشعارش فقط حاوی مفاهیم حکمی و اخلاقی باشد؛ بلکه نوعی گرایش خاص سیاسی دارد که آن را در شعر خویش نمایان ساخته و با توجه به ظرفیتی که ادب شعر در بیان دشواری‌ها و چالش‌های سیاسی دارد، از آن برای بیان دیدگاه‌های خویش و انعکاس وضعیت موجود استفاده کرده است.

عبدالله ابن معتز، در زندگی پنجاه ساله‌اش (۲۴۷ - ۲۹۶)، زندگی شاهانه‌ای داشت و گرچه در هشت سالگی، پدرش معتز بالله (حکومت از ۲۵۲ - ۲۵۵) کشته شد؛ اما همراهیش با دربار و برخورداریش از مواهب دولت عباسی، به ویژه در خلافت معتمد عباسی (۲۵۶ - ۲۷۹) و معتضد (۲۷۹ - ۲۸۸) ادامه داشت. با این حال، تا آن وقت که آرام بود و در سایه این ناز و نعمت به شعر و شاعری می‌پرداخت، مشکلی وجود نداشت. در خلافت مکتفی (۲۸۸ - ۲۹۵) محدود بود، یا خود را محدود کرده بود. در سال ۲۹۵، مقتدر سیزده ساله به خلافت منصوب شد. اندکی بعد (سال ۲۹۶)، کسانی در پی به خلافت رساندن عبدالله بن معتز؛ یعنی همین شاعر ما برآمدند که توطئه آنان خنثی شده و او، به همراه دیگران کشته شد. در واقع، به محض آن که هوس خلافت کرد، با شمشیر همین خلفای عباسی که همزادانش بودند و آن همه فضایل و مناقب داشتند، کشته شد. بعد از آن هم، هیچ کس از وی یادی نکرد و حتی از زنان و فرزندانش خبری بر جای نماند. کسی که آن همه شعر، در مدح این و آن گفته بود، جز یک دو بیتی، کسی در رثایش شعر نسرود.

منازعه عباسیان و طالبیان، از سال ۱۳۲ به بعد

به محض آنکه ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی، قدرت را به عباسیان سپردند، علویان به اعتراض برخاسته و منازعه‌ای آغاز شد که تا قرن‌ها ادامه یافت. عباسیان حاکم شدند و علویان، به عنوان اپوزیسیون اصلی نظام عباسی درآمدند. البته امویان، در مغرب و اندلس قدرت خود را پایدار کرده و از شرق صرف نظر کردند. عباسیان نیز به دلیل دوری راه و دشواری‌هایی که در ناحیه شرق اسلامی داشتند، فکر بازپس‌گیری مغرب را از سر بیرون کردند.

بر پایه دیدگاه ابن خلدون و مقریزی، جامعه سیاسی اسلام، درست همان‌گونه که زمان امویان، بر پایه تنازع بنی‌امیه و بنی‌هاشم بود، از آغاز حکومت عباسیان، به نوعی محصول منازعه میان آل هاشم بود؛ خاندان عباسی، در یک طرف و خاندان علوی، در سمت دیگر. هر دوی آنان، ضمن آنکه امویان را نامشروع می‌دانند، مدعی خلافت و جانشینی بوده و خلافت را حق خویش می‌دانند. این که عباسیان از چه زمانی در اندیشه حکومت افتادند را نمی‌دانیم؛ اما به هر ترتیب، رقابت پنهانی از سال‌ها پیش از آن وجود داشت. حضور عباسیان در عراق و ارتباط با رهبران نظامی انقلاب در خراسان، زمینه را برای آنان فراهم کرد؛ درحالی‌که بیشتر رهبران علوی در حجاز زندگی

می کردند. به علاوه، امویان بیشتر مواظب علویان بودند و دست عباسیان را بازتر گذاشته بودند؛ زیرا تصور نمی کردند آنان نقش رهبری در این ماجرا داشته باشند. نیرومندترین جریان عباسی، ابراهیم امام بود که او هم به دستور عباسیان خفه شد.

به هر روی پس از دوره سفاح، منصور درگیر این رقابت شد. از یک سو، مبارزات سیاسی و نظامی میان آنان آغاز شد و از سوی دیگر، نبرد تبلیغاتی در همه ابعاد آن: بحث از اینکه چه کسی مستحق خلافت است؟ خلافت، ارث است یا قرابت؟ فرزندان عباس به حضرت محمد^(ص) نزدیک ترند یا فرزندان فاطمه زهرا^(س)؟ داستان هارون و موسی بن جعفر^(ع) را در کنار قبر پیامبر^(ص) به خاطر داشته باشیم که هارون، خطاب به قبر مطهر گفت: السلام علیک یا عم. و موسی بن جعفر عرض کرد: السلام علیک یا ایه؟ (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۲) پیش از آن نامه منصور به عبدالله بن حسن، حاوی مطالبی در این زمینه و موارد مشابه بود. از دید عباسیان که به تدریج از تشیع دور شدند، وراثت از پیامبر^(ص)، از طریق عباس که عمو و مقدم بر عموزاده است، منتقل کننده امامت بوده است. مروان بن ابی حفصه، برای خوش آمد هارون این شعر را گفت (ابن معتز، طبقات الشعراء، ۵۱):

یکون و لیس ذاک بکائن بنی البنات وراثۃ الاعمام

ابن معتز می گوید: اصل این شعر، از یکی از موالی تمام بن عباس بن عبدالمطلب بود که خطاب به عیدالله بن ابی رافع - که از موالی پیامبر^(ص) بود - وقتی خطاب به حسن بن علی^(ع) گفت: من از موالی تو هستم، مولای تمام از روی اعتراض به وی گفت (همان):

جحدت بنی العباس حق ابیهم فما كنت فی الدعوی کریم العواقب
متی کان اولاد البنات کوارث یحوز و یدعی والدا فی المناسب

علویان، علاوه بر استدلال به این که اولاد رسول الله هستند، به تلاش های خود برای سرنگونی امویان استناد کرده و از قیام امام حسین^(ع) و زید، به عنوان دو اقدام مهم یاد می کردند. معنای این سخن این بود که عباسیان، بر سر سفره آماده نشستند و درحالی که در کربلا و قیام زید، حتی یک عباسی هم کشته نشد، خلافت را از آن خویش ساختند.

در تمام دوره هارون، این رقابت وجود داشت و به طور عمده، با کنترل رهبران علوی یا جذب آنان، زمان سپری می شد. نوبت به مأمون که رسید و خود، برای رسیدن به خلافت، برادرش امین را کشت، به هر دلیل تصمیم گرفت خلافت را به علویان بسپرد. این، تصمیم بسیار مهمی بود.

مبنای آن می توانست این باشد که به هر حال، این رقابت باید از میان برخیزد و راهی

برای آن پیدا شود. راه این برخاستن رقابت، شریک کردن آنان در حکومت و وارد کردن آنان به حوزه خلافت بود. این که این تصمیم مهم، صوری بوده است یا واقعی، محل بحث واقع شده است. تصور عموم عباسیان این بود که مأمون، به‌طور جدی تصمیم به این کار گرفته است؛ اما مخالفان، گویا از اول و به‌طور عمده پس از شهادت امام رضا (ع)، مصمم شدند که این ماجرا صوری بوده و اگر اصیل و واقعی بود، مأمون می‌توانست فرد دیگری از علویان را به خلافت یا ولایت‌عهدی بگمارد؛ به خصوص که امام جواد (ع) نیز با او نزدیک و داماد وی بود.

هرچه بود، اصل ماجرا بر این پایه بود که این رقابت از بین رفته و علویان، در خلافت سهیم شوند. کار دیگری که در این دوره صورت گرفت و ادامه یافت، سپردن شهر مکه به حکام علوی بود که با اندکی فراز و نشیب ادامه یافت و برای بیش از هزار سال، حجاز در اختیار شرفاء؛ یعنی سادات حسنی و حسینی قرار گرفت. ممکن است این تلقی وجود داشته باشد که این اقدام در دوره عباسی دوم، نوعی پرداخت سهم به علویان بوده است.

دوران مأمون (م. ۲۱۸) گذشت. ادامه آن، خلافت معتصم و متوکل، هم مهم و هم پرماجرا بود؛ اما هرچه جلوتر می‌رفت، پراکندگی اوضاع سیاسی جهان اسلام بیشتر می‌شد و فرصت نفس‌کشیدن برای علویان و ابراز مخالفت بیشتر بود. حوالی سال ۲۵۰ بود که نخستین دولت علوی، در شمال ایران بر پا شد. پس از آن بود که دولت عباسی، با به استخدام درآوردن سامانیان، از آنان به عنوان ابزاری برای نابودی و کشتار علویان بهره گرفت؛ اما هرچه بود، این دولت کم و بیش، در شمال ایران استقرار یافت و مذهب تشیع را از نوع زیدی و امامی در این نواحی گسترده.

ابن معتز و منازعه عباسی - طالبی

در اینجا شعر سیاسی و تا حدودی مذهبی وی، تا آنجا که به عموزادگان او؛ یعنی آل ابی‌طالب مربوط می‌شود، مورد نظر ماست. دوره پنجاه ساله زندگی وی، دورانی است که علویان در بسیاری از نقاط جهان اسلام سر برآورده و رقابت آنان با دولت آل عباس، به اوج خود رسیده است. یکی از نخستین دولت‌های علوی در شمال ایران، دقیقاً در میانه همین قرن سوم پدید آمد و طبیعی بود که ترس و اضطراب، هم از آن ناحیه و هم از نواحی دیگر، بر کاخ‌های عباسیان در سامرا و بغداد سایه افکنده بود.

ابن معتز که زبان ادبی نیرومندی داشت، آن را در اختیار تبلیغات عباسیان قرار داد.

بخشی از آن در ستایش آل عباس بود که خود نیز از متن همان خاندان بود و بخشی، علیه علویان و به طور مشخص، ابطال دعاوی آنان برای گرفتن خلافت.

فعالیت تبلیغاتی ابن معتر در این دوره است، دوره‌ای که علویان در نقاط مختلف جهان اسلام، در تکاپو برای سرنگونی قدرت عباسیان، یا بیرون آوردن شماری از مناطق، از زیر سلطه آنان هستند. از سوی دیگر عباسیان، خود اسیر اختلافات داخلی، آن هم با مداخله امرای ترک هستند و بسیاری جانشان را بر سر این اختلاف گذاشته‌اند. شگفت این که یکی از آن‌ها، خود ابن معتر است که با آن همه ستایش از عباسیان و قدرت آن‌ها، خود نیز درگیر این منازعات شده و جانش را بر سر آن گذاشت.

مروری بر دیدگاه‌های تبلیغاتی وی در قالب شعر و به زبان ادب، برای عباسیان و علیه آل ابی طالب، می‌تواند ما را با فضای تبلیغات سیاسی این دوره آشنا کند. مهم این است که ابن معتر عباسی است و از درون این خاندان، به اظهار این گونه تبلیغات می‌پردازد. به علاوه، یک شاعر درجه اول به شمار آمده و تمام تلاش خود را می‌کند تا سخنی تأثیرگذار در این حوزه داشته باشد.

تبلیغات عباسی ابن معتر در این اشعار، چنین ویژگی‌هایی دارد:

اول، با وجود آن که پیرو مکتب اهل حدیث و تابع مرام متوکل است و اگرچه با آنچه به متوکل در اهانت به امیر مؤمنان^(ع) نقل شده، موافق نیست و اشعاری در فضایل امام علی^(ع) و امام حسین^(ع) دارد؛ اما یک سنی عثمانی و متعصب ضد شیعی است. از این زاویه، او ادامه حرکتی است که عباسیان داشتند. آنان ابتدا شیعه بودند؛ اما به محض این که علویان را برابر خویش و رقیب یافتند، به تسنن گرویده و ضمن معتدل کردن تسنن، خود را از تشیع جدا کردند.

دوم، آن که در مقابل طالبیان، ستایش بی حد از عباس و خاندان او، به عنوان عترت پیامبر دارد و انتساب آنان را به رسول الله، نزدیک تر از آل ابی طالب می‌داند. به واقع، همیشه آنان را آل ابی طالب و عموزاده خوانده و به هیچ روی، به عنوان فرزند رسول الله نمی‌شناسد.

سوم، تمسک وی به جبر و تقدیر و این که خداوند خواسته تا عباسیان که شرف بیشتری دارند، صاحب منصب خلافت باشند، از مطالبی است که در لابه لای اشعار او دیده می‌شود. او با اشاره به اقدام مأمون در آوردن امام رضا^(ع)، تقریباً به صورت جسارت آمیزی، رحلت امام را تقدیری از سوی خداوند می‌داند که گویی نمی‌خواسته خلافت از خاندان عباسی بیرون رود.

در میان این اشعار، ارجوزه بلندی هست که ضمن آن، داستان روی کارآمدن عباسیان و تلاش‌های به قول او، مزبوحانه‌ای را که گروه‌های مختلف، ضد آنان داشته‌اند را تصویر کرده و ضمن آن، به شدت علیه رافضی‌ها سخن گفته است.

اما نکته مهم آن است که وی، مهم‌ترین رقیب را علویان می‌داند و تلاش می‌کند تا به هر نحو، آنان را از مجادله و مبارزه علیه عباسیان باز دارد. کار او بیشتر سرایش شعر، تبلیغات، تمسک به قضا و قدر، مبارزه با تشیع و تمجید و ستایش از بنی‌عباس، به عنوان عترت رسول الله (ص) و پایین آوردن مقام و منزلت علویان است. با این حال، وی چنین نشان می‌دهد که قصد دارد نزاع میان علویان و عباسیان را حل کند؛ هرچند پیشنهاد او، حل این ماجرا به نفع عباسیان و جدا کردن علویان از جریان مبارزه است.

ابوالحسن محمد بن حسن علوی، معروف به ابن بصری می‌گوید: من با ابن معتز نشسته بودم. او سوگند به خدا خورد که اگر قدرتی به دست آورد، دو بطن علوی و عباسی را یکی خواهد کرد و این را به وسیله دادن دختران هر دو طرف، به طرف دیگر انجام خواهد داد. او گفت: لا أدع طالبا یتزوج بغیر عباسیة و لا عباسی (کذا) بغیر طالبية حتی یصیروا شیئا واحدا. پس از آن، برای هر مردی از آن‌ها، ده دینار به صورت ماهانه پرداخت خواهد کرد؛ چنان‌که به هر زنی پنج دینار پرداخت خواهد نمود. همچنین، گوشه‌ای از این دنیا را به آنان خواهد سپرد (الصولی، اشعار اولاد الخلفاء، ص ۲۶۰؛ ابن المعتز، من فصول ابن المعتز و رسائله و نصوص من کتبه المفقودة و اخباره، ص ۲۶۰).

چنان‌که گذشت، دشمنی وی با شیعیان و محبان اهل بیت (ع)، تنها در اظهار تنفر از طالبیان نبود؛ بلکه نسبت به هر آنچه گرایشی به سمت اهل بیت داشت، دشمنی نشان می‌داد. متن ادبی کوتاهی از وی، درباره شعوبیانی که حب آل اهل البيت (ع) را داشتند، برجای مانده که این گرایش او را نشان می‌دهد. در این عبارت، وی شعوبیان را به سگانی تشبیه می‌کند که زیر سایه نعمت عرب بوده‌اند و ضدیت با پیامبر (ص) داشتند؛ اما وقتی از این راه راه نتوانستند پیشرفتی داشته باشند، خود را به رنگ رفض زینت دادند. از گروهی از ما - طالبیان - ستایش کردند، گروهی دیگر را هجو کردند و خواستند میان ما اختلاف افکنند و تلاش کردند گروهی را علیه ما به یاری خود بگیرند؛ در حالی که ما و هموزادگان ما از آل ابی‌طالب، اگر در هر چیزی اختلاف داشته باشیم، علیه دشنام‌دهنده رسول متحد خواهیم بود و قتلش را روا خواهیم شمرد و مسلمانی وجود ندارد که با این سخن من مخالف باشد. متن عبارت این است: کلاب قد عدتهم أنعمنا و أشادت بذكرهم

خدمت‌نا، سعوا بالباطل علینا و جحدوا إحساننا، و هجوا نبینا صلی‌الله علیه و سلم، حتی إذا کظمهم العذاب، و أسکتهم الجواب، تحسنوا بالترفض و مدحوا أهلنا و أخص الناس بنا و بالغوا فی هجائنا مفرقین بذلک بیننا، لتنصرهم علینا طائفة و لیؤلفوا قلوبا نفرت عنهم و لو یعلم الجاهل الکافر أنا و بنی عمنا من آل أبی‌طالب و لو افترقنا فی کل شیء تجتمع الناس علیه، ما افترقنا فی أن الثالب لرسول‌الله کافر و الفاجر علیه فاجر و أنا نری جمیعا قتله و نستحل دمه و لیس بمسلم من یخالف فی هذا قولی (القیروانی، بی تا) ۴ج، ص ۳۰؛ ابن المعتر، رسائل، ۵۷).

دیوان ابن معتر و نبرد او با طالبیان

در اینجا، مروری بر برخی از اشعار وی در زمینه‌های پیش گفته خواهیم داشت:
۱- قطعه‌ای با عنوان «دعونا و دنیانا» (ما را با دنیایمان رها کنید) سروده و ضمن آن می‌گوید (دیوان، صص ۳۱ - ۳۲):

بنی عمنا الأدنین من آل طالب	إلی الأدنی و عودوا الی الحسنی
ألیس بنو العباس صنوا أبیکم	و موضع نجواه و صاحبه الأدنی
و أعطاکم المأمون عهد خلافة	لنا حقها لکنه جاد بالدنیاء
لیعلمکم أن التی قد حرصتم	علیها، و غودرتم علی أثرها صرعی
یسیر علیه فقدها، غیر مکرر	کما ینبغی للصالحین ذوی التقوی
فمت الرضا، من بعد ما قد علمتم	و لاذت بنا من بعده مرة أخرى
وعادت إلینا، مثل ما عاد عاشق	إلی وطن، فیه له کل ما یهوی
دعونا و دنیانا التی کلفت بنا	کما قد ترکناکم و دنیاکم الأولى

در این قطعه، وی از آل ابی‌طالب می‌خواهد تا به قرابت نزدیک خویش بازگردند؛ زیرا بنی عباس، برادر نزدیک آنان هستند و محل نجوا و مشورت پدر شما؛ سپس می‌گوید: مأمون، ولایت‌عهدی را که حق ما بود به شما داد، برای اینکه به شما نشان دهد آنچه را بدان حریص هستید، از دستتان رفتنی است. دیدید که علی ابن موسی الرضا درگذشت و خلافت، دوباره به ما پناه برد؛ درست همان‌طور که عاشقی به وطن خود باز می‌گردد. شما، ما را با دنیای ما که ما را دوست دارد رها کنید، همان‌طور که ما دنیای شما را رها کرده‌ایم.

۲- وی در قصیده بلندی، با عنوان «مهلا بنی عمنا»، با اشاره‌ای ادبی به بغداد و گذشته آن و

جدال‌ها و منازعات، در نهایت می‌گوید (دیوان، صص ۴۷ - ۴۸؛ الصولی، شعر ابن المعتز: ۲۰ - ۲۳):

نصحتُ بنی رَحْمی، لو وعوا	نصیحة برّ بآنسابها
و قد رکبوا بغیهم و ارتقوا	بِزَلَاء تُردی برکابها
و راموا فرائس أُسدِ الشّری	و قد نشبتُ بین أنیبها
دعوا الأُسد تفرّس، ثم اشبعوا	بما تدع الأُسدُ فی غابها
قتلنا امیة فی دارها	و نحن أحقّ بأسلابها
و کم عَصْبَة قد سقت منکم ال	خلافه صابا بأكوابها
و لما أبی الله أن تملکوا	نهضنا إليها، و قُمنا بها
و ما ردّ حجابها وافدا	لنا، إذ وقفنا بأبوابها
کقطب الرّحی وافقت أختها	دعونا بها، و غلبنا بها
و نحن ورثنا ثیاب النّبی	فلیمُ تجذبون بأهدابها
لکم رحم یا بنی بنته	و لکن بنو العم أولى بها
به غسَل الله محلّ الحجاز	و أبرأها بعد أوصابها
فمهلا بنی عمّنا إنها	عطیة ربّ حبانها بها
و كانت تزلزل فی العالمین	فشدت الینا بآطنابها
و أقسم إنکم تعلمون	بأنّا لها خیر أربابها

در این اشعار، به مخالفت‌های علویان، به‌عنوان «بعی» نگریسته و تلاش‌های آنان را بی‌ثمر می‌داند. سپس، می‌گوید که ما بنی‌امیه را در خانه‌هاشان کشتیم؛ بنابراین غنایم آنان از ماست. خداوند نخواست شما به پادشاهی دست یابید، ما قیام کردیم و آن را در اختیار گرفتیم. ما لباس پیامبر را به ارث برده‌ایم؛ اما شما به اطراف این لباس چسبیده‌اید. درست است که شما فرزندان دختر او هستید؛ اما بنو عم، به میراث او شایسته‌ترند. ای عموزادگان آرام! بدانید که این عطیة الهی بوده است که به دست ما رسیده. امری متزلزل در جهانیان، که با طناب‌های ما استوار مانده است. سوگند می‌خورم که شما هم می‌دانید که ما بهترین ارباب برای خلافت هستیم.

وی به طعنه، خطاب به فاطمیون هم می‌گوید (ابن حجر، الاصابه، ج ۷، ص ۲۰۲):

و انتم بنو بنته دوننا و نحن بنو عمّه المسلم

طعنه به «بنو بنت»، دقیقاً اشاره به این است که فرزندان پیامبر^(ص) نیستید.

۳- در قطعه‌ای دیگر، با عنوان «هَلَّا أَخَذْتُمْ» می‌گوید (ابن معتز، دیوان، ص ۵۴؛ الصولی، شعر ابن المعتز، ج ۲، ص ۵۷ - ۵۸):

أبى الله، إلا ما ترون، فما لكم	عتابٌ على الأقدار، يا آل طالب
تركناكم حيناً فهلاً أخذتم	تراث النبى بالقنا و القواضب
زمان بنى حرب و مروان مُمسكو	أعنةٌ مُلكٍ جائرٍ الحكم غاصب
ألا ربُّ يومٍ قد كسوكم عماماً	من الضرب فى الهلمت حمر الذوائب
فلمـمـا أراقـوا دماءكم	أبيناً و لم تملك حنين الأقارب
فحين أخذنا ثاركم من عدوكم	قعدتم لنا تورون نار الحباب
و حُزنا التى أغيتكم، قد علمتم	فما ذنبنا؟ هل قاتلٌ مثل سالب
عطية ملك قد حباناً بفضلـه	و قدرة ربّ جزيل المواهب
و ليس يريد الناس أن تملكوكم	فلاتثبوا فيهم، وثوب الجنادب
و إياكم إياكم، و حذار من	ضراغة فى الغاب حمر المخاب
ألا إنها الحرب التى قد علمتم	و جرّبتهم و العلم عند التجارب

وی در این شعر، آنچه را محقق شده، خواسته خدا دانسته و این که آل ابوطالب، حق ندارند بر آنچه تقدیر الهی است، عتابی داشته باشند. سپس، اشاره می‌کند که روزگاری، شما تلاش کردید میراث رسول را با نیزه و شمشیر بگیرید؛ آن زمان که بنی حرب و بنی مروان، سر رشته حکومت ستمکار را در دست داشتند؛ اما شکست خوردید و خون‌های شما با شمشیرها ریخته شد و ما غمگین شدیم. بعد از آن بود که ما انتقام شما را گرفتیم؛ اما باز شما این بار بر ما آتش ریختید. ما چه باید می‌کردیم؟ گناه ما چه بود؟ این، عطیه پروردگار است که خداوند به عنوان یک موهبت به ما داده است. این که مردم نمی‌خواهند شما حکومت داشته باشید، شما هم نباید مثل ملخ بر آن یورش برید. این جنگی است که شما و ما تجربه کرده‌ایم و می‌دانید که علم درست، همان تجربه است.

۴- وی در قطعات مختلفی در ستایش از خلفای وقت عباسی، به فضایل و مناقب آباء و اجداد خویش پرداخته و روی میراثی که از رسول الله (ص) برده‌اند تأکید می‌کند؛ از جمله در قصیده‌ای با عنوان «ایها السائلی»، خود را عترت رسول را دانسته و از خدمات عباس به اسلام سخن به میان آورده، می‌گوید (ابن المعتز، دیوان، ص ۱۴۱ - ۱۴۲):

أیها السائلی عن الحسب الأَط یب ما فوقه لخلق مزیدُ

نحن آل الرسول و العترة الـ	حق و أهل القربى، فمذا تريد
و لنا ما أضاء صبح عليه	و أتنه آیات لیل سـود
و ملکنارق الإمامة میرا	ثا فمـن ذا عـنا بفخر یحید
و أبونا حامی النبى و قد أد	بر من تعلمون و هو یذود
ذاک یوم استطار بالجمع ردع	فی حنین و للوطیس وقود

ای کسی که از حسب پاکی می‌پرسی که بالاتر از آن برای مردم وجود ندارد. ما آل رسول‌الله^(ص) و عترت و ذوی‌القربی هستیم؛ همان چیزی که نور صبحگاهی و آیات شبانگاهی بر آن تابیده است. ما امامت را به میراث گرفته‌ایم. چه کسی است که بتواند به ما فخر کند. پدر ما حامی پیامبر^(ص) بوده است؛ در حالی که دیگران پشت کردند. روز حنین بود که همه رفتند و تنور، هیزم خود را می‌طلبید.

۵- ابن معتر، در قطعه‌ای کوتاه شامل سه بیت، خطاب به علویان می‌گوید (ابن المعتر، دیوان: ص ۲۷۸):

بنی عمّنا عودوا نعد لمودة	فإننا الى الحسنى سراع التعطف
و إلا، فإننى لا أزال علیکم	محالف أحزان كثير التهلّف
لقد بلغ الشيطان من آل هاشم	مبالغة من قبل فى آل یوسف

عموزادگان! اگر رفتار مودت‌آمیز پیشه کنید، ما هم در برخورد خوب، سرعت عاطفت خواهیم داشت، و گر نه همچنان علیه شما متحد خواهیم ماند. شیطان، در میان بنی‌هاشم چنان است که پیش از آن، در میان آل‌یوسف بود.

۶- در جای دیگری، دربارهٔ منازعاتی که علیه عباسیان و حق آنان در خلافت می‌شود، این دو بیت را گفته است (ابن المعتر، دیوان، ص ۳۳۱):

دعوا آل عباس و حق أبیهم	و إياکم منهم، فإنهم هم
ملوک، إذا خاضوا الوعى، فسیوفهم	مقابضها مسک و سائرها دم

آل عباس را با حق پدریشان رها کنید، شما از آن‌هایید؛ اما آن‌ها پادشاهانند. اگر وارد جنگ شوند، دستهٔ شمشیرهاشان مشک؛ اما بقیهٔ آن خون خواهد بود.

ارجوزه ابن معتز، در تحلیل منازعات سیاسی و نظامی دوره معتضد

ارجوزه بلند او (شامل ۴۲۰ بیت)، درباره آشفتگی‌های سیاسی پیش از معتضد و سپس، اقدامات ابوالعباس معتضد (تولد در ۲۴۳، خلافت در ۲۷۹) و تلاش‌های او - در زمان پدر و خلافت خودش - برای آرام کردن اوضاع است.

این ارجوزه، در سال ۱۳۳۱ ق. به عنوان *ارجوزه امیرالمؤمنین عبدالله بن المعتز العباسی فی تاریخ امیرالمؤمنین المعتضد بالله*، در مصر به صورت مستقل و در پایان کتاب *رسائل ابن المعتز* (بغداد، ۱۹۴۶)، صفحات ۸۰ - ۱۰۷ چاپ شده است. این اشعار، شامل اشارات مهمی است که وی به شماری از گروه‌های مخالف دارد و ضمن آن‌که در دیوان، از صفحات ۴۲۴ - ۴۰۳ آمده، مطالب فراوانی درباره موضوع بحث ما، شامل دیدگاه‌های سیاسی وی درباره تعارض عباسیان و علویان دارد. بیشتر این اشعار، درباره رویدادهای سیاسی و شورش‌های مهم، مانند ظهور ابن طولون در مصر، قیام صاحب‌الزنج، شورش‌های شام، جنگ با لیث بن عمرو صفاری و برخی از رویدادهای دیگر است. برخی از این تحولات، به نوعی با شیعیان و علویان مربوط می‌شود. در این جا، مروری بر این موارد خواهیم داشت. در آغاز، به ظهور صاحب‌الزنج اشاره دارد (ابن المعتز، *الرسائل*، ص ۸۵):

فلم یزل بالعلوی الخائن	المهلك المخرّب المدائن
و البائع الاحرار فی الاسواق	و صاحب الفجار و المراق
امام کل رافضی کافر	من مظهر مقالة و سائر
یلعن أصحاب النبی المهتدی	الآقلیلا، عصبة لم تزدد
فکفر الناس سواهم عنده	فلعننة الله علیه وحده

پس از آن اشاره به جنگ با صفاریان دارد: (ابن المعتز، *دیوان*، ۸۸)

وحارب الصفار بعد الزنج	فطار، إلا أنه فی سرج
------------------------	----------------------

آن‌گاه، از برآمدن جریان‌های فلسفی یونانی، مذهب تعطیل و مبارزه با حدیث توسط ابوالصقر وزیر (خلع شده در ۲۷۸) یاد کرده که نشانگر علاقه وی به جریان اهل حدیث و بقایای حرکتی است که جدش متوکل، در حمایت از اهل حدیث داشت (ابن المعتز، *دیوان*، ص ۹۰):

و ضاعت الامور عند ذاکا	و أظهر التعطیل و الإشراکا
------------------------	---------------------------

و مدح أفلاطون و الفلاسفة	و ساعدته فی هواه طائفة
و ذکر السعود و النحوسا	و الجواهر المعقول و المحسوسا
و ذرع طول الأرض و الأفلاك	و کم بلاد الصين و الأتراك
و العرض الظاهر فی التجسیم	و القول فی طبائع النجوم
و طعنوا فی الفقه و الحديث	و عجبوا من میت مبعوث

اشاره وی، به شورش هرثمه بن اعین است و این که وی، در سال ۲۷۹ شکست خورد و به سال ۲۸۳، توسط عمرو بن لیث صفار کشته شد. وی، روی این نکته که او سیاه جامگی را برانداخت و رنگ سفید را باب کرد، تأکید کرده است. آگاهیم که رنگ سفید، رنگ علویان بود و به این ترتیب، تلاش دارد هرثمه را به علویان منتسب کند (ابن المعتز، دیوان، ص ۹۴):

و بیض الزی علی أجناده	فخلع السودد من سواده
-----------------------	----------------------

وی با اشاره به برخی از اقدامات سیاسی دیگر معتضد و این که همه آن‌ها، فریبکارانی بیش نبودند، تنها آل عباس را روی دین صحیح احمد دانسته و آنان را آل احمد می‌داند:

من خیر آل احمد المطهر	وارث کل عزة و مفخر
-----------------------	--------------------

ذاک سقی الله به علیاً	و عمرا من السماء الیریا
-----------------------	-------------------------

و بدین ترتیب، تلاش دارد مذهب مبتنی بر پذیرش عمر و علی^(ع) را به عنوان مرامی که معتضد رواج می‌دهد، معرفی کند. وی، سپس تأکید دارد که وقتی سر هرثمه را به بغداد آوردند، سبب رضایت اهل سنت و حزن روافض گردید؛ گر چه به گفته وی، اندوهشان را پنهان می‌کردند (ابن المعتز، دیوان، ص ۹۵):

و ابتهج الحق و أهل السنة	و شکروا، والله، تلك المنة
--------------------------	---------------------------

و أصبح الروافض الفجار	يُخفون حُزنا فوقه استبشار
-----------------------	---------------------------

در بخشی دیگر، پیروزی سامانیان وابسته دولت عباسی، بر دولت علویان طبرستان و کشتن محمد بن زید علوی را مطرح کرده و این که قلعه و کوه او را نجات نداده و کشته شد؛ کسی که شورش کرد، ستم نمود، عناد ورزید و بغی بر ملک کرد (ابن المعتز، دیوان، ص ۱۰۲):

ثم ابن زید بعد ذاک قد قتل	لم يُنجه حصن و لا رأس جبل
---------------------------	---------------------------

و طالما عاث و جار و غند	و قام یبغی الملک حینا و قعد
-------------------------	-----------------------------

در ادامه، بعد از مرور بخشی از تحولات، به قرامطه پرداخته و از باور آنان به رجعت و مهدویت سخن گوید:

و القَرْمَطِيُّونَ ذُووِ الاجَامِ	صغوا، فقد باؤوا مع الآثامِ
و شرعوا شرائع الفسادِ	و أهلكوا إهلاك قوم عادِ
كانوا يقولون اذا قتلنا	صبرا على ملتنا رجعنا
من بعد أيام إلى أهلينا	فقبح الرحمن هذا الدینا
يجاهدون عن إمام مختفی	يُقرَّب الوعد لهم و لا یفی

سپس، از آل علی می‌خواهد تا خود را هیزم آتش نسازند (ابن المعتز، دیوان، ۱۰۴). آن گاه، با اشاره به برخی از تحولات و آمدن رسولانی از پادشاه روم، دوباره به سراغ آل علی^(ع) رفته، از تحولات یمن و برآمدن مخالفان و نبرد ابن یعفر با آنان سخن گفته و این‌که چنان با آنان رفتار کرده که گویی نبوده‌اند. در این جا، به سراغ کوفه آمده، وصفی از این شهر و وجود نحله‌های مختلف فکری در آن به دست می‌دهد (ابن المعتز، دیوان، ص ۱۰۵ - ۱۰۶):

و استمع الان حديث الكوفة	مدينة بعينها معروفة
كثيرة الأديان و الأئمة	و همها تشتتت أمر الأمة
و لم يزل سكانها فجارا	مستبصرا في الشرك أو سحارا
و أخذوا و قتلوا عليا	العادل البر، التقى الزكيا
و قتلوا الحسين بعد ذاك	فأهلكوا أنفسهم إهلاكا
و جحدوا كتابهم إليه	و حرقوا قرآنهم عليه
ثم بكوا من بعده و ناحوا	جهلا، كذاك يفعل التمساح
فقد بقوا في دينهم حيارى	فلایهود هم و لا نصاری
و المسلمون منهم براء	رافضة و دينهم هباء
فبعضهم قد جحد الرسولا	و غلطوا في فعله جبريلا
و بعضهم قالوا: على ربنا	و حسبنا ذلك دینا، حسبنا

پس از آن با اشاره به نقش خوارج پایان عمر معتضد را که سال ۲۸۹ است اعلام می‌کند. سخن پایانی آن که، مناسب است بدانیم که صفی‌الدین حلی، شاعر بزرگ شیعه عرب قرن هشتم هجری، که اشعار فراوانی در ستایش امام علی (ع) و اهل بیت دارد،

قصیده‌ای علیه ابن معتز دارد و او را به خاطر آن که دهان آلوده‌اش را به دروغ‌گویی و دادن نسبت‌های ناروا به علویان و اهل بیت باز کرده، تقبیح کرده است. وی در یک قصیده ۴۱ بیتی، او را مورد حمله قرار داده و در بیت نخست، وی را با این شعر مخاطب ساخته و می‌گوید:

ألا قل لشر عبید الاله وطاغی قریش و کذابها^۱

نتیجه

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان گفت شعر ابن معتز، به لحاظ تاریخی، مقدم بر تحلیل‌های ابن خلدون و مقریزی، در تفسیر رویدادهای سه قرن اول، بر اساس نظریه منازعات قبیله‌ای است. همه این‌ها، در این نکته هماهنگ هستند که مجادلات قبیله‌ای میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه و سپس، منازعات میان هاشمیان و طالبیان، تأثیر مهمی در شکل‌دهی به رویدادهای سیاسی صدر اسلام داشته است. به ویژه مقریزی، اساس و پایه را در کتاب *النزاع و التخاصم*، بر همین اساس نهاده است؛ اما ابن معتز، از یک‌سو به عنوان یک شاعر با شعر سیاسی گسترده و از سوی دیگر، با وابستگی عمیقش به عباسیان و قرارگرفتن در مرکز آن و حتی درگیر در این مجادلات، تلاش کرده است تا ضمن گزارش جوانب مختلف این منازعه، ابعاد آن را به‌خوبی روشن کند. علاوه بر این‌ها، با مرور بر دیدگاه‌های وی می‌توان او را یکی از سیاسی‌ترین شاعران قرن سوم هجری دانست و این مقاله و مرور را از این زاویه نیز مورد بررسی قرار داد.

منابع

- ابن المعتز، ع. ا. (۱۳۳۱ ق.). *ارجوزة امیر المؤمنین عبدالله بن المعتز العباسی فی تاریخ امیر المؤمنین /المعتضد بالله*. قاهره: (بی نا)
- ابن المعتز، ع. ا. (۱۹۴۶ م.). *الرسائل*، جمع و تحقیق محمد عبدالمنعم الخفاجی. قاهره، مطبعه مصطفى البابی و اولاده.
- ابن المعتز، ع. ا. (۱۹۹۹ م.). *دیوان*، تصحیح عمر فاروق الطباع. بیروت: دارالارقم.
- ابن المعتز، ع. ا. (۱۹۵۶ م.). *طبقات الشعراء*، تصحیح عبدالستار احمد فراج. قاهره: دارالمعارف.
- ابن المعتز، ع. ا. (۱۹۲۵ م.). *فصول التماثیل فی تباشیر السور*، به کوشش محیی‌الدین صبری کردی.

۱. دیوان صفی‌الدین الحلی (دمشق، ۱۲۹۷ق)، ص ۶۰

قاهره، المطبعة العربية.

- ابن المعتز، ع. ا. (۱۹۷۹ م.). کتاب البديع، با تصحیح کراچکوفسکی، دمشق، دارالحکمه
- ابن المعتز، ع. ا. (۲۰۰۲ م.). من فصول ابن المعتز و رسائله و نصوص من کتبه المفقودة و اخباره، یونس احمد السامرائی. بغداد: دارالشؤون الثقافية العامة.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی (۱۴۱۷ ق.). تاریخ بغداد. بیروت: دارالکتب.
- الصولی، ابوبکر محمد بن یحیی (۱۹۷۷ م.). شعر ابن المعتز، تصحیح یونس احمد السامرائی. بغداد: دارالحریه.
- الصولی، ابوبکر محمد بن یحیی (۱۹۸۲ م.). اشعار اولاد الخلفاء و اخبارهم من کتاب الاوراق. بیروت: دارالمیصره.
- قیروانی، ابراهیم بن علی (بی تا). زهر الادب و ثمر الالباب. بیروت: دارالجلیل.
- مروة، م. ر. (۱۹۹۰ م.). عبدالله ابن المعتز، خلیفه یوم و لیلته. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی (۱۹۸۴ م.). النزاع و التخاصم، تصحیح حسین مونس، قاهره [افست قم، شریف رضی، ۱۴۱۲]